

شیوه‌ها، فنون و آداب و اصطلاحات جنگ و رزم
و سازهای موسیقی جنگ در گیلان و مازندران (۲)

جنگ گرده‌داری

میرزا موسا منجم باشی در سال‌های ۱۲۱۹-۱۲۲۰ هجری قمری حکمران گیلان بود. در زمان او ژنرال استیسانوف روسی با فرماندهی پالونیک (سرهنگ شفت) مامور تسخیر گیلان شد که از راه پیره بازار یا پیربازار به سوی رشت حرکت کرد. میرزا موسا اسلحه را مابین مردم قسمت کرد و بر اساس نقشه، آن‌ها را در بین راه در پناه بوته‌زار و بیشه‌زار قرار داد. وقتی قوای روس به ناحیه پيله دارین یا گرده داری رسیدند، قوای مجاهدین از دو سو روسیان را در میان گرفتند و ناگه، آتش بر آن‌ها باریدند. به قول لسان الملک سپهر در ناسخ التواریخ از قوای دشمن، منجمک پلونیک شفت توانستند از معرکه جان به سلامت ببرند و اکثریت سربازان کشته شدند (۲۲۰ هجری قمری) که پیکار مزبور به جنگ گرده‌داری معروف شد. (۳۶) چنانچه نوشته شد کشتن سرداران یا فرماندهان در ابتدای جنگ یکی از اهداف جنگاوران بوده است که به نمونه‌ای دیگر اکتفا می‌کنیم. لهراسب دیو (۳۷) نزدیک بود در جنگ پیروز گردد که ناگه تیری بر پیشانی او اصابت کرد و او بر روی زمین در غلتید سواران او چون اسب او را که کوه پیکر نام داشت بی‌سوز دیدند به یک‌باره فرار نمودند و جنگ مغلوبه گردید. (۳۸) در جنگ لیلی ابن نعمان و حمویه بن علی، وقتی لیلی بن نعمان شکست خورد به دستور حمویه سرش را بریدند و آن سر در معرض دید سپاهیان نعمان قرار دادند که لشکر او پس از دیدن آن سر منهزم و فراری شدند. در بین فرمانروایانی که در گیلان و مازندران حکمرانی می‌کردند شیوه جنگ سیدعلی کیا در اوایل زمامداری خویش در خور توجه است. هنگامی که سیدعلی کیا (۳۹) از طرف سید رکابزاد تنکابنی به حکومت گرمرود سختسر (رامسر) منصوب شد، امیر نوپاشا پسر امیر محمد رانکوهی تصمیم گرفت که به سختسر حمله نموده تا آن‌جا را تصرف نماید و بر منطقه‌ی تحت سلطه خویش بیفزاید، اما یاران سیدعلی کیا قبل از جنگ امیر، نوپاشا (۴۰) قصد او را به سع

سید علی کیا رسانیدند. سید علی کیا آن قدر صبر کرد تا امیر نوپاشا از رانکوه به سوی سختسر حرکت کرد سید علی کیا به جای این که به مقابله با امیر نوپاشا بشتابد از راه کوه پایه به سرعت خود را به رانکوه رسانید و به قریه چهاره حمله نموده و امیره محمد پدر امیره نوپاشا را به قتل رسانید و آنجا را غارت و تاراج نمود. از آن طرف امیره نوپاشا همین که به سختسر رسید از حمله سید علی کیا به رانکوه باخبر گردید و بلادرنگ بی تامل از سختسر بازگشت و خود را به رانکوه رسانید اما پدر را کشته و خان و مان را تاراج شده دید. (۴۱) جالب توجه در این جاست که سید علی کیا در جنگی دیگر، همین شگرد جنگی قبلی را دوباره برای همان نوپاشاه تکرار نمود و نوپاشا باز هم مقهور عملیات جنگی سید علی کیا گردید. زمانی که امیر نوپاشا به سوی تنکابن حرکت نمود و سید علی کیا این بار از سوی راه اشکور خود را به رانکوه رسانید و باز هم دمار از روزگار مردم رانکوه درآورد و... (۴۲) ملک بیستون فرزند ملک جهانگیر در سال ۸۹۷ هـ ق به سوی ملک اشرف حاکم رستمدر حمله برد که ملک اشرف فرار نمود و به میرزا علی کیا در گیلان پناه برد و پس از یاری گرفتن از او دگر بار با سپاهیان به سوی ملک بیستون حمله برد که این بار ملک بیستون تاب مقاومت نیاورد و فرار نمود و به سوی پدرش ملک جهانگیر رفت و با سپاهیان کمکی به کجور حمله برد. حاکم آنجا میر عبدالملک سردار بیه پس هم خواهرزاده اسوار به نام حاجی هند را که مردی شجاع بود به سوی بیستون روانه نمود که این بار بیستون در دو طرف مسیر جنگلی مخفی شد و ناگاه بر سپاهیان حاجی هند یورش برد و شبیخون زد که حاجی هند و بیش از هفتاد نفر از لشگریانش کشته و سرهایشان بریده شد. (۴۳)

طرح نفوذی دشمن: یکی از شیوه‌هایی که در طول تاریخ به شیوه‌های گوناگون کاربرد داشته است این بود که فرماندهی یا سرداری از دشمن خود را به طریقی مجروح یا یکی از اجزای بدنش را ناقص می‌نمود و به نزد طرف مقابل می‌رفت و از طریق نیرنگ در آن‌ها نفوذ می‌نمود و در موقع مناسب ضربه‌ی نهایی را وارد می‌آورد که نمونه‌های از آن مورد در زمان‌های گذشته مخصوصاً در زمان هخامنشیان اتفاق افتاده است که شبیه به چنین موردی در مازندران اتفاق افتاده است که این بار دشمن این حيله را علیه اسپهبد مازندران استفاده نمود. هنگامی که ابوالخطیب (وابسته منصور خلیفه عباسی) با اسپهبد خورشید می‌جنگید ابوالخطیب از یارانش خواست که او را کتک بزنند و مجروحش نمایند. او پس از آن به سوی قلعه اسپهبد رفت و به وی گفت که منصور چنان بلایی را به سر او آورده است. بنابراین می‌خواهد از او انتقام بگیرد و... پس از مدتی اسپهبد به او اعتماد نمود و ابوالخطیب توانست از تمام شرایط و احوال قلعه آگاه گردد.

بنابراین نامه‌ای را پنهانی به نزد روح بن حاتم و خازن بن کریمه فرستاد و از آن‌ها خواست که در زمانی مقرر، در هنگام شب به سوی قلعه بیایند... او در زمان تعیین شده در هنگام شب درب قلعه را برای آن‌ها باز نمود و قلعه متصرف گردید... (۴۴)

فرار سرداران از مهلکه‌ی جنگ: گاهی سرداران یا فرماندهان برای این‌که جنگی را به نفع خود پایان دهند افراد یا سرداران طرف مقابل را به انحای گوناگون می‌فریفتند یا آن‌ها را به وسبلی مال بسیار به طمع می‌انداختند و آن‌ها هم در هنگام جنگ به عمد فرار می‌نمودند که دیگر سپاهیان نیز به دنبال او می‌گریختند و جنگ مغلوبه می‌گردید یا در آن هنگام همراه با سپاهیان خود امور محوله را به کنار می‌نهادند و به طرف مورد نظر خود می‌پیوستند که این عمل آن‌ها باعث تخریب روحیه فرمانده یا حاکمی که با آن‌ها بود می‌گشت. هنگامی که محمد بن ملکشاه، طبق نقشه‌ای، سنقر بخاری را به پنج هزار سوار به سوی مازندران فرستاد او به مردم لارجاذ و آمل نامه‌ای نوشت که به او پیوندند که پس از همراهی آن‌ها به سوی ساری حمله ورگشت. پیش از نبرد اصفهید شرف الدین حسام الدوله با بکجری که امیر سنقر بخاری بود به توافق رسید که در روز نبرد، سنقر را ناگهان تنها بگذارد و به او پیوندد. در هنگام جنگ نقشه طبق دلخواه انجام شد و در نتیجه سنقر شکست خورد و انسجام کار گسیخته شد که در آن هنگام اصفهید نجم الدوله همگام با اصفهید شرف الدین فراریان جنگ را می‌کشت و... اهل ساری آملیان را روسیاه نمود و در شهر می‌گردانیدند و جمله را محمد و علی داغ پیشانی نهادند و آزاد کردند. (۴۵)

استفاده از دود در جنگ: این نوع شیوه در جنگ با برنامه‌ریزی خاصی انجام می‌گرفته چنان‌چه اگر به خوبی و برنامه‌ریزی مناسب انجام می‌گرفت باعث می‌شد که دودهای ایجاد شده جلوی دید دشمن را به اصلاح کور می‌نموده و باعث سوزش چشم می‌گردید که دشمن مقابل مجبور می‌شد چشمان خود را برای جلوگیری از وارد شدن بیش‌تر دود ببندد. علاوه بر آن وارد شده دودها به دهان افراد باعث سرفه‌ی شدید می‌گردید که تاب و توان را از دشمن می‌گرفت که همین موارد باعث می‌گردید که سپاهیان که غرق در اسلحه و امکانات بسیار بودند شکست می‌خوردند. اما گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که تمام برنامه‌ریزی‌ها و نقشه‌های حساب شده از طریق تغییر جریان باد یا عامل‌های جوی نتیجه‌ای برعکس می‌داد و آن دودها به جای آن‌که باعث شکست و منکوب نمودن دشمن گردد، باعث از بین رفتن انسجام افراد خویش می‌گردید. در مجمل التواریخ السطانیة حافظ ابرو در همین مورد در رابطه با جنگ سلطان محمد و سپاهیان اسماعیلی که به ملاحده معروف بودند یاد شده است. سلطان محمد پسر ملکشاه

دستور داد که قارن پسر شهریار پادشاه تبرستان با سپاهی بسیار همراه با مردم گیل و دیلم برای دفع ملاحده روانه گردد و او همراه با علی نوشکین و امیر ققشر و... با دوازده هزار نفر به سوی رودبار الموت روانه شدند و در هنگام صبح... به نوشته‌ی حافظ ابرو: خصمیان خرمن غله که در آن میان بود آتش زدند تا دود حاصل از آن بر روی رفیقان زند، چون دخان (دود) قوی شد بادی برخاست که آن دود بی آنکه به سوی رفیقان برود برعکس به وی خود آن‌ها ادامه پیدا نمود و بلایی که اعدا اندیشه بودند مبتلا گشتند و از رودبار منهزم گشته و با خجالت و خواری بیرون آمدند. (۴۶)

استفاده از سنگ به جای اسلحه: زمانی به علت کمبود اسلحه و یا نداشتن نیرو باعث می‌گردید که فرماندهی فرار را بر قرار ترجیح می‌داد که در این رابطه کسانی هم بودند که با توجه به نداشتن امکاناتی از هر دو مورد یاد شده با تاکتیکی حساب شده همراه با تعقل راه را چنان بر دشمن می‌بست یا عرصه را بر او تنگ می‌کرد که دشمن ناچار رو به گریز می‌داد یا کشته می‌شد که نمونه‌ی آن جنگ "امیر ولی" حاکم استرآباد، از امرای طغاتی‌مور با سربداران بود که در این نوشتار قصد ما تایید یا تکذیب حکام آن زمان نیست و تنها شیوه‌ی جنگ مد نظر ماست. اگرچه استرآباد قدیم یا گرگان بعدی و گلستان کنونی در این ایام از مازندران جدا شده است ولی چون در آن زمان جز مازندران محسوب می‌شد هیچ‌گاه تاریخ آن را نمی‌توان جدا از مازندران مورد بررسی قرار داد که ماجرای "امیر ولی" هم یکی از آن موارد است که عبدالرزاق سمرقندی ماجرای آن را چنین نوشته است: "امیر ولی" پسر امیر شیخعلی هند و حاکم استرآباد بود پهلوان حسن دامغانی پنج هزار نفر مقرر کرد که به اتفاق ابوبکر ساسمانی متوجه استرآباد شدند و در مازندران به موضع سلطان دوین فرود آمدند و امیر علی مردم خود را بیرون آورده و در میان ایشان سلاح کم بود و چون سعادت از عالم غیب حواله امیر ولی بود فرمود تا سنگ‌ها در نمد و کرباس دوخته بر سر چوب‌ها بستند و "دکلرمی‌ها" ساختند و عورات دستارها بر سر نهاده اجتماع و ازدحام تمام حاصل آمد و رعایا از صمیم دل جانب امیر ولی داشتند که در آن با هم یاری و رشادت مردم سربداران شکست خوردند. (۴۷)

غرور و شکست در جنگ: در جنگ بیه پیش (منطقه حکام شرق سفیدرود) و بیه پس (منطقه حکام غرب سفیدرود) در محلی به نام دافجا (۴۹) باران مرتب می‌بارید. مردم بیه پس هر جا که نهری از آب می‌دیدند آن را به سوی مردم بیه پیش روانه می‌نمودند که مخلوط شدن گل و آب باعث گردید که منطقه چنان لجن‌زار گردد که سواران بیه پیش متوجه شدند با هر حرکتی اسبان

آن‌ها تا سینه در گل و لای فرو می‌روند. مضاف بر آن که در آن شرایط مردم بیه پس راه ورود به دافجا را چنان غیرقابل عبور نموده بودند که راه خوراک و پوشاک و دیگر موارد را گرفته بودند. (۵۰) که چنین شیوه‌ای تقریباً شبیه همان موردی است که برای شکست دادن سپاهیان مغول استفاده گردید.

استفاده از نیزه و تیر در چاه: در جنگ‌ها، به‌خصوص در زمان محاصره، افراد محصور در قلعه یا مکان‌های دیگر سعی می‌نمودند از طریق چاه‌ها و چاله‌ها همراه با نیزه و تیر، از شتاب و پیشروی حمله طرف مقابل بکاهند که به ذکر نمونه‌ای اکتفا می‌نماییم. محمود پاینده با توجه به نوشته‌ی عبدالحسن نوایی در رابطه با ملا حسین بشرویه و واقعه "قلعه طبرسی" که در زمان ناصرالدین شاه اتفاق افتاد می‌نویسد: در اطراف قلعه طبرسی را خندق عمیقی حفر نمودند و خاکریز در آن‌جا ساختند که با برج قلعه برابری می‌کرد. در میان دیوار و خاکریز در هرچند قدم چاهی کنده بودند. در بن هر چاه نیزه‌ها و دیگر آلات قتاله از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خاک و خاشاک پوشاندند که اگر لشگری وارد شد در آن چاه افتند و هلاک گردند. البته عاقبت کار محمدحسین بشرویه معروف به "اول آمن" و یارانش منجر به شکست شد و او در یکی از جنگ‌های قلعه طبرسی توسط تفنگ عباس خان لاریجانی یا محمدحسن لاریجانی مجروح و کشته شد. (۵۱)

حمله‌ی قزاق‌ها به فرح‌آباد: در سال ۱۶۶۸ میلادی در زمان فرماندهی استنکوازین روسی، روس‌ها برای حمله به فرح‌آباد ساری حمله‌ای را برنامه‌ریزی نمودند. آن‌ها ابتدا به‌صورت جداگانه و منفرد برای خرید وسایل و آذوقه به آن‌جا می‌آمدند و بر اساس میل مردم فرح‌آباد خرید می‌نمودند و تجار فرح‌آباد چون سود خوبی از معامله با آن‌ها نصیبشان می‌شد، خیال می‌کردند که قزاق‌ها در رابطه با خرید و فروش احمق و نادان هستند و برای همین هرچه به تعداد قزاق‌ها افزوده می‌شد خطر را حس نمی‌نمودند و بیش‌تر در کسب درآمد بودند. زمانی که قزاق‌ها به اندازه‌ی کافی در آن‌جا جمع شدند حمله را مناسب دانسته و ناگاه حمله را آغاز نمودند و بسیاری از مردم را کشتند و اموال بسیاری از آن‌ها را غارت نمودند و... (۵۲)

شیوه‌ی صف‌آرایی جنگی: شیوه‌ی صف‌آرایی مردم گیلان و مازندران در برابر هم یا در برابر دشمن چندین بار در متون و کتب تاریخی آورده شده است که به نمونه‌هایی از آن بسنده می‌نماییم. چنان‌چه سیدظهیرالدین در رابطه با جنگ میان گیل و دیلم در برابر مازندرانی‌ها می‌نویسد: چون سید مرتضی از آن نهضت باخبر گشت لشگر خود را به دستور مازندران قلب و

جناح بیاراستند و بدان صحرا به استعداد تمام و آرایش مالا کلام که واقعاً در این مدت کسی یاد ندارد که لشکر از آن بیش تر و استعدادی از آن تمام تر از مازندران جمع شده باشد و حضرت سیدمهدی نیز لشکر گیل و دیلم را پشت و دیم و حشر و مایه دار راست کرده و جبه و جوشن پوشیده هر چند صفی را سرداری و سپهسالاری با نوع و علم روانه ملاقات گشتند چون در صحرای "زنگی کلاته" به هم رسیدند از جانشین لشکر به جای خود باز ایستادند. (۵۳) در مورد دیم مایه دار استاد دکتر منوچهر ستوده را نظر بر این است: که آن‌ها ظاهراً تشکیل صفوف مقدم می دادند و گروهی که جز پشت و حشر بودند سپاهی لشکر بودن و به دنبال ایشان می رفتند. اما اگر جنگ در شهر به وقوع می پیوست مازندرانی‌ها برای جلوگیری از تهاجم دشمن شهر را کوجه بند می کردند. (۵۴) در جنگ میان عبدالکریم پسر میر عبدالله با میر زین العابدین پسر کمال الدین، اندیشه‌ی میرزین العابدین بر این بود که مکان عبدالکریم از لحاظ استراتژیک مکان بهتری نسبت به او را دارا بود و به این نتیجه رسیده بود که رشادت سپاهیان در آن موقع کاری از پیش نخواهد برد و سودی نخواهد داشت. برای همین عده‌ای از سربازانش را مامور نمود که ابتدا متهورانه در مقابل سپاهیان عبدالکریم بجنگند و سپس عقب نشینی کنند. زمانی که سربازان عبدالکریم به دنبال سپاهیان فراری به مقر یا مکان مورد نظر زین العابدین و سپاهیان رسیدند ناگاه زین العابدین فرمان حمله را صادر نمود که در همان هنگام سربازانی که به قصد، فرار کرده بودند بازگشتند و با دیگر، سپاهیان، یاران عبدالکریم را شکست و متواری کردند. (۵۵) در جنگ دیگر مابین عبدالکریم و زین العابدین که مردم گیلان و رستم‌دار از عبدالکریم حمایت می نمودند در هنگام صبح در روبه روی هم به صف آرای مشغول شدند. میمنه، میسره، مقلب، جناح، ساقه و کمین گاه به معتمدان کاری و سپاهیان کارزاری سپرده حرب نمودند. اول پیادگان با تیر و کمان عازم جدال گشته از طرفین آتش پیکار مشغول گشته بسیاری از دو گروه در خاک غلتیدند آن گاه سواران جای پیادگان را گرفته و جنگ را ادامه دادند که دست به تیر، نیزه و خنجر بردند که در این جنگ باز عبدالکریم شکست خورد. (۵۶)

تمرین جنگ: زمانی هم هست که از طریق نوشته‌های پیشینیان می توان بعضی از حرکات یا آمادگی رزم را برای روز مبادا باز جست که به ذکر نمونه‌ای اکتفا می کنیم. سید مرتضی (مرعشی) بر اساس قراری که با سید محمد نهاده بود به قریه‌ی "زنگی کلاته" مازندران رفت. آن‌ها به واسطه‌ی شکستی که به ملک کیومرث داده بودند تصمیم گرفتند که به صورت نمادین با هم جنگ نمایند که در آن موقع به جای شمشیر و نیزه و... از چماق و چوب دستی استفاده نمودند

که بعد از آن شروع به شادی و جشن کردند (۵۷)

محافظت از حکام در هنگام جنگ: هنگامی که میرزا علی تصمیم به جنگ با جهانشاه بیکرا گرفت، میرغیاث الدین برادرزاده‌ی میر عبدالکریم و کیا رکابزن را در بخش میمنه قرار داد و میره را به ملوک رستم‌دار سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت و به قول تاریخ خانی: و خود در آن لشکر ماند و کمانه‌داران و سپاهیان صحیح‌اللقب او را چون نگینی در میان گرفتند (۵۸) و با اصفهید شاه غازی رستم برای آمادگی ستیز در هنگام حمله پانصد گیل را همراه با سپر و پرچم تاول و شمشیر را همراه با چهار صد ترک غلام خریده را به ساری‌خانه نگاه داشت و آنان به هر طریق نمی‌توانستند همسری برای خویش اختیار کنند. اسپهبد بهترین امکانات غذایی را به ایشان فراهم آورد و آنان چنان آماده بودند که به محض شنیدن فرمان او همگی آماده می‌شدند. اگرچه عده‌ای از آنها همواره با لباس رزم و ابزار جنگی در اطراف او آماده بودند. (۵۹)

شیوه‌ی مداوای مجروحان جنگی: به کسانی که تیر می‌خوردند و تی رهنوز در بدنشان باقی مانده بود ابتدا شربت‌ی را که مقداری مواد تشکین‌کننده قاطی آن بود به مجروح می‌خوراندند. پس از بی‌حس شدن او تیر را بیرون می‌کشیدند و در طی مدتی که زخم تیر باقی می‌ماند به آن شربت و "مرهم بها" می‌دادند. مولف کتاب گیلان و دیلمستان در آن باره می‌نویسد: کسانی را که زخمی شده بودند جراحان ماهر که بر سرکرده بفرمودند تا هر که پیکان مانده باشد بیرون آرند به همراه اشفاق و عنایت آن را برویانند و مجموع مجروحان را علی‌قدر مراتب جراحی هم شربت و "مرهم بها" دادند. (۶۰)

تعویض اسرا و لحن بیان: زمانی که دختر شاه غازی رستم اسیر قوچتم گردید، تصمیم بر آن گرفته شد که او با پسر تاج الدین تورانشاه که اسیر شاه غازی رستم گشته بود معاوضه گردد، که آن هنگام از بیرون قلعه آواز کردند: ماده را فراگیرید و تر به ما بدهید و مقصود این بود که دختر شاه غازی را بگیرند و پسر تورانشاه را بدهند... (۶۱)

جنگ بدون کلام: سرداران یا فرماندهان جنگ گاهی در هنگام جنگ با دشمن در قبال فرمان، مقابل خود روشی را به جز رسم معمول یعنی رجزخوانی استفاده می‌نمود و مکنونات درون خویش را بدون کلام و با استفاده از ایما و اشاره بیان می‌نمود که طرف مقابل هم بر اساس دانسته‌های خویش جواب او را به همان طریق بیان می‌کرد که به نمونه‌ای اکتفا می‌نماییم. نوشته‌ی این اسفندیار، ابوالعباس بن عبدالله نوح سامانی با اصفهید شهریار و گوکیان دیلمی و به جمله خویشان به قلب محمد بن هارون سرخسی رسانیدند. محمد بن هارون پای از رکاب

گرفتند و بر گردن اسب نهاده بود یعنی که مصاف شکستم. پسر نوح دست به سر و موی فرود آورد یعنی که تا سر من بر تن باشد تو به طبرستان نتوانی برد و بدان حمله، محمد بن هارون منهزم شدند. (۶۲)

تمثیل و کنایه: در بعضی از جنگ‌ها گاهی عنوان نمودن واژه یا کلمه‌ای از دهان حاکم یا فرمانروایی طرف مقابل یا به قولی دشمن خویش را چنان عصبانی می‌نمود که ناگاه سرنوشت جنگ عوض می‌شد که می‌توان گفت بیش‌تر به ضرر گوینده مطالب تمام می‌گردید. بعضی از این گفت و شنودها از طریق جواسیس به گوش فرمانرواین یا حکام می‌رسید و آن‌ها هم سعی می‌نمودند که جوابی از سوی خویش به طرف مقابل بر اساس شنیده‌ها بدهند که با مدد از نوشته‌ی ابن اثیر در رابطه با لیلی بن نعمان و حمویه بن علی چنان موردی را پی‌گیری می‌نماییم. جنگی که فی مابین آن‌ها در سال ۳۰۹ هـ ق روی داد از قول نعمان به حمویه عنوان نمودند که حمویه در این جنگ خیلی کند است. حمویه در جواب گفت عجله‌ای در کار نیست برای جنگ امسال یک لنگه کفش می‌پوشم و برای جنگ سال آینده آن دیگر کفش را می‌پوشم. زمانی که آن گفته‌ی حمویه به گوش نعمان رسید جواب داد: ولی من یک لنگه کفش را می‌پوشم و نشسته جنگ می‌کنم و آن دیگر را موقعی می‌پوشم که بخواهم ایستاده جنگ کنم. پس از جنگ زمانی که لیلی بن نعمان کشته شد حمویه درباره‌ی وی گفت: این است عاقبت کسی که عجولانه به جنگ رود. (۶۳)

تاثیر افیون در جنگ: گاهی سرداران چنان در زمان عیش و خوشی سرمست و شاد بودند که بدان مناسبت برای شادی خویش به بعضی از موادی که خوشی و سرمستی کاذب برایشان به ارمغان می‌آورد، دست می‌یازیدند که در زمانی بعد و در شرایطی متفاوت آن اعتیاد و بال‌گردن آن‌ها می‌شد. چنان‌چه در زمان شاه عباس یکی از فرماندهان مازندران به نام مظفر سلطان بر اثر وقایعه‌ی چون لطف و عنایت، از طرف شاه عباس نسبت به خود ندید مترصد فرصتی بود تا این که شاه عباس او را همراه با فرهادخان قرامانلو برای سرکوبی ملک بهمن لاریجانی فرستاد که در آن هنگام ناگاه مظفر سلطان فرهاد خان را تنها گذاشته و به سوی ساری رفت و در قلعه‌ی "دارکله" قرار گرفت. فرهادخان چون از آن موضوع آگه شد به سوی او حرکت نمود و مظفر سلطان از بیم فرهادخان با وحشت به سوی جنگل گریخت و پنهان شد. اما چون او به معجون‌های انیون‌دار معتاد شده بود و علاوه بر آن نیم مثقال افیون خالص... به هر روی زمانی که وی در جنگل قرار گرفت و ملازمانش حقه معجون به او نرسانیدند و سه روز از مخفی‌شدنش گذشته بود چنان

بی رمق گشت که با حالی زار و پریشان از پناهگاه بیرون آمد و با آن حالت که حاکی بر بی اعزی او در نزد تمام سپاهیان و فرماندهان بود به نزد فرهادخان رفت. اگرچه در آن موع هرچه با او درمان نسبت به او انجام دادند افاقه ننمود به قولی اسهال او را چنان از پای درآورده بود که به از آن درگذشت. (۶۴)

استفاده از شتر در جنگ با مازندرانی‌ها: نخستین باری که شتر در جنگ در برابر مازندران‌ها استفاده گردید در زمان یعقوب لیث بود زمانی که او برای جنگ با داعی کبیر حسن بن قزلباش به منطقه‌ی مازندران آمده بود که شرح آن داده شد.

سواران آماده‌ی جنگ: لسترنج در رابطه با این نوع سواران در منطقه‌ی چالوس یادی نموده است: فرمانروایان قدیم فارس در چالوس قصری داشتند که در آنجا سواران نظام، حلت آماده‌باش بود تا سکنه را در مقابل هجوم دیالمه محافظت کند. (۶۵)

تاثیر رطوبت مازندران بر اسلحه از دیدگاه شاردن فرانسوی: شاردن در سفرنامه‌ی خود از آب و هوای گیلان و مازندران یادی نموده است چون توشتر زیر در رابطه با گیلان و مازندران است ابتدا نظر او را در رابطه با گیلان و سپس با مازندران می‌آوریم. شاردن در رابطه با آب و هوای مازندران ابتدا می‌نویسد: آب و هوای مناطق ساحلی دریای خزر آن قدر بد و ناسازگار است که هر وقت یکی از بزرگان را به حکومت گیلان و مازندران که حاصل خیزترین استان‌های ایران می‌باشد، می‌فرستند یا پیشکاری را بدان جا اعزام می‌دارد مردم وقتی به هم می‌رسند به هم می‌گویند: مگر حاکم جدید قاتل یا دزد است که به حکومت گیلان فرستاده‌اند (۶۶) در مازندران رطوبت هوا چندان زیاد است که سلاح پس از این که پاک و روغن زده شد زنگ می‌زند. از این سلاح مردمان این منطقه منحصر به تبر است زیرا شمشیر و امثال آن بر اثر رطوبت در مدتی نه بسیار دراز زنگ می‌زند و سختی و صلابت کمان شکسته و سست می‌گردد. شاردن حکایتی را نقل نموده است که پیک از مازندران به اصفهان رفت. او مسلح به تیر و کمان و شمشیر بود. وقتی وارد دربار شد یکی از نزدیکان شاه که جوان بود در آنجا حضور داشت. کمان سرد مازندرانی را گرفت تا صلابت آن و زورمندی خویش را بیازماید. آن را سست و نرم یافت. از سر طنز و سخره به او گفت: آقای چاپار، این چه کمان است که یک بچه هم می‌تواند آن را بکشد. پیک جواب داد: آن چه را که فرمودید درست و حقیقت محض است اما اگر شما می‌خواهید زور خود را بیازمایید شمشیر مرا از غلاف بیرون بکشید. وی می‌خواست بگوید اگر رطوبت هوا زده کمان مرا نرم و سست کرده، در عوض شمشیر مرا چنان زنگ‌زده که به هیچ نیروی از نیام بیرون

نمی آید. (۶۷)

کسی آگاهی از باربران چاروه دار (خرکار): هنگامی که سلطان علی میرزا برادر خیش سلطان هاشم را برای سرکوب نمودن میرشمس الدین و آقا رستم فرستاده بود... یکی از سرداران لشگر گیلان جاسوسی به نزد سلطان هاشم فرستاد و مکان آقا رستم را به وی معلوم نمود. در آن هنگام خرکاری که از راه فیروز کوه می گذشت با آقا رستم مواجه شد و آقا رستم در رابطه با سپاهیان سلطان هاشم از او سوال نمود و خرکار گفت: سیصد سوار سر راه انتظار تو را دارند و اگر منزل تو را تحقیق کنند بر سو تو می آیند (۶۸)

لودگی و جنگ: شخصی با نقابی و ریش سفید خود را مازندرانی معرفی می کرد، لودگی می کرد کلاه نوک تیزز آبی رنگ به سر قرار می داد و می گفت: یک از نجبای مازندران به او خلعت داده و بعد شروع به لودگی می کرد. رفیقش از او پرسید که آیا از حمله ی قشون روس خیر دارد؟ او چند فحش به روس ها و جد و آبادشان فرستاد و گفت شاه تفنگچیانی مانند مازندرانی های شجاع دارد و نباید ترسید. بعد از او پرسید که اسلحه چه دارد و او یک تفنگ بدون دسته نشان داد و آن را به دقت پُر کرد. هیچ کس در ایران به خوبی لوطی ها، با وضع این مملکت آشنا نیست و به خوبی آن ها را مسخره می کند و در واقع آن ها همه چیز را مسخره می کنند. (۶۹)

استفاده از شتر به جای اسب: به نوشته ی تاریخ الفی، در لشگرکشی اسب ها به علت این که چند روز برنج می خوردند از کار باز می ماندند. بنابراین اولین بار شتر را به لاهیجان آوردند چه به واسطه راه گل و لای هرگز شتر بدان جا نرفته بود. (۷۰) چون قسمتی از شیوه و فنون جنگاوری مردم گیلان و مازندران نوشته شد، لازم دانستیم در مورد آداب جنگ و بعضی از آلات جنگ همراه با اصطلاحات بنویسم با توجه به این که بعضی از اصطلاحات در هر دو منطقه یک معنا و کاربرد داشته است که از تکرار مکررات بیش تر آن ها اجتناب می کنیم.

آداب و اصطلاحات جنگ در مازندران

یدک کش: مازندرانی ها در جنگ از یدک کشانی استفاده می کردند که اسب یدکی حاضر و آماده داشتند. در هنگام کارزار اگر اسب فرمانده لشگر از کار باز می ایستاد یا احیاناً کشته می شد یدک کش فی الفور اسب یدکی را به خواهان اسب می رسانید. شمس الدین دیو مشهور به کچل جمعی را در حین جنگ بکشت که در آن هنگام اسبش کشته شد، باز به صف آمد. اسب عوض کرد متوجه میدان شد. (۷۱)

چیتا

حک نموده نام بر تیر: در مازندران سرداران و جنگجویان صاحب نام، اسم خود را بر تیر حک می‌کردند و آن کار بدان علت بود که در آوردگاه چه بسا سردار معروفی از لشکر دشمن به ضرب تیری کشته می‌شد و پس از خاتمه‌ی جنگ، افرادی ادعا می‌کردند که آن‌ها فلان سردار یا فرمانده را به ضرب تیر کشته‌اند که در آن موقع پس از دیدن تیر معلوم می‌شد که چه کسی خصم را از پای درآورده است که با توجه به نام بر روی تیر به آن فرد جایزه یا خلعتی می‌پرداختند. (۷۲)

درویش چاق: جنگ را به زبان مازندرانی درویش چاق می‌گفتند... (۷۳)

مسرع: پیک تندرو، شتاب‌کننده، قاصد کسانی بودند که آگاهی و موضوع‌های... جنگ را خیلی سریع به فرماندهان یا حکام می‌رساندند و نقش پیک‌های تیز تک را ایفا می‌کردند که می‌توان گفت: نقش جاسوس را هم عهده‌دار بودند. گاهی اوقات فرماندهان به عمد و با طرح از پیش کشیده شده به طرق مختلف و با ترفندهای خاص از طریق عامل‌های خود اطلاعات غلط به این گونه افراد می‌رساندند که وقتی آن اطلاعات به دشمن مقابل رسانیده می‌شد طرف مقابل بر اساس گفته‌های جاسوس خویش حزم و دوراندیشی را کنار می‌نهاد که ناگاه دشمن را در چند قدمی خویش می‌دید. در جنگ مابین حسن بن زید با سلیمان بن عبدالله، چنین حیل‌های را حسن بن زید بر مبنای مشورت با یکی از یارانش انجام داد. زمانی که سلیمان، سردارش اسد بن جندان را به جنگ داعی (حسن بن زید) فرستاد یکی از روسای اصحاب شروین باوندی، داعی را از جنگ با اسد بر حذر داشت و به او گفت: که به جای جنگ با اسد مستقیم به جنگ با سلیمان بشتابید که داعی این رای را پسندید و تصمیم گرفت که به سوی سلیمان حمله برد. بنابراین در میان افواه مردم شایع نمود که تاب مقابله با اسد را ندارد و به ناچار مجبور به عقب‌نشینی و گریز است که اسد هم آن خبر را از طریق مسرع خویش به سلیمان رسانید که داعی در هنگام شب مجبور به فرار شده است. به قول ابن اسفندیار او مسرع دوانید پیش سلیمان بن عبدالله که علوی بگریخت و کارش عظیم فرامود. (۷۴) البته آن خبر غیر واقع از طریق آن جاسوس باعث شد که سلیمان بی‌خبر از همه جا به شادی و شادکامی نشسته بود که داعی ناگاه ب روی حمله برد و سلیمان را شکست داد.

کوچه‌بند: سنگربندی درون شهری بود، یعنی هنگامی که جنگ به درون شهر کشیده می‌شد، مازندرانی‌ها برای جلوگیری از تهاجم دشمن بدان کار دست می‌یازیدند.

دارانجن: برای جلوگیری از پیشروی و حرکت دشمن درخت‌ها و شاخه‌ها را می‌بریدند و در راه‌ها و گذرگاه‌ها قرار می‌دادند که ابن اسفندیار از آن یاد نموده است: اصفهید بفرمود از ساری به

تمیشه دارانجن کنند چنانکه سوار نتوان گذشت و شارع نیست گردانند. (۷۵)

غلافکش اسلحه زدن: نوعی زدن شمشیر است.

گته کارد: نوعی کارد بزرگ برای دفاع از نزدیک است.

دهره: وسیله‌ای که هم برای کشاورزی و در جنگ هم استفاده می‌شد که در گذشته دربارهی آن در شماره پانوش شاتزده توضیح آن داده شد.

بالو: ابزار جنگی، وسیله‌ی کشاورزی. در تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، مرعشی در شرح جنگ ماهانه سر (در زمان تیمور لنگ) می‌نویسد: سید کمال‌الدین اسلحه را بر زمین گذاشت. جارچیان بانگ برآوردند بالو بینگن که میر بینگن. (۷۶) بعد از واقعه ماهانه سر، زمانی که سید عزالدین رکابی از سادات مازندران به شهر لنگرود در گیلان رفت، بعضی از اراذل و اوباش گیلان هر جا آن‌ها را می‌دیدند، می‌گفتند: بالو بینگن که میر بینگو. (۷۷) البته این وسیله به‌عنوان یکی از ابزارهای لازم کشاورزی هنوز هم، در مناطق گیلان و مازندران کاربرد دارد. استاد ستوده دربارهی آن می‌نویسد: بالو یکی از معنای آن به‌معنای اسلحه و گاه نام همگانی گروهی از جنگ افزارهای قدیمی (۷۸) دکلمیه‌ها، سنگ را در نمد و کرباس می‌دوختند و بر سر چوب‌ها می‌بستند (۷۹)

تفنگ، تیر، شمشیر و نیزه: در جنگ مابین ملک بهمن و لهراسب دیو که علیه بیجن (بیژن) رئیس می‌جنگید، چون لشگریان طرفین به‌هم نزدیک شدند دست به تفنگ و تیر و شمشیر و نیزه بردند، نایره حرب مشتعل گردانیدند. سواران طرفین و نیزه‌داران صفین به‌هم تاختند. (۸۰) در جنگ رستم روزافزون با میرعلی و میرعبدالکریم ابتدا پیادگان شروع به جنگ نمودند که با تیر سینه هم‌دیگر را مورد هدف قرار دادند آن‌گاه سواران وارد مبارزه شدند. (۸۱) نویسنده‌ی تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران به‌نقل از تاریخ تبرستان ادوات جنگ مابین ونداد هرمز و عرب‌ها را چنین نوشته است: زره، ترک، نیزه، برگستوان اسب سواران، شمشیر، درقه (۸۲)، تیرکمان، جوشن، خشت، زوبین که اسلحه اصلی جنگجویان دیلم و گیل بود سپر گیلی... (۸۳) البته در آن جا ذکری از وسایل دیگر مانند دهر، بالو، تیر و... یادی نشده است.

گیله تفنگ: گلوله تفنگ که به‌طور معمول چهار پاره یا ساچمه است.

منجیق، وسیله‌ی قلعه‌گیری: در عهد اسپهبد حسام‌الدین اردشیر منجیق‌ها بر دوش مردم برای فتح نمودن قلعه‌ها حمل می‌گردید. چنان‌چه پس از به قتل رساندن یکی از علویان به‌وسیله‌ی هزاراسف، ملک اردشیر چنان خشمگین شد که قسم خورد که انتقام آن علوی را از هزاراسف

می‌گیرد. به نوشته‌ی ابن اسفندیار، پنجاه باره منجیق راست کرده به دوش مردم آمل بکجو
(کجور) بردند و به پایان نور شد و منجیق‌ها برپا کردند. (۸۴)
تامین جانی: بند شمشیر در گردن و کفن در دست گرفتن برای تامین جانی بوده است.
کل بستن: خانه‌ای مستحکم، که برای ساخت آن از درخت‌هایی استفاده می‌شود که چوبشان
محکم بود، زیرا محکمی آن چوب‌ها باعث می‌شد، در درون احساس امنیت می‌کردند و در برابر
دشمن از خود دفاع می‌کردند.

سقناق: موقع محاصره از چوب و درخت خانه‌ها درست می‌کردند که از تیر و تفنگ ایمن بود.
(۸۵)

خبر دادن از طریق نقاره و کرنا: یکی از مواردی که پیش از هنگام جنگ و کارزار به سربازان
آموخته می‌شد، آموزش آن‌ها بر اساس ضربات و آهنگ موسیقیایی بود، زیرا خبر یا چگونگی
انجام کارها در آن هنگام از طریق افراد ممکن نبود و چه بسا از طریق نوای موسیقیایی از طریق
آموزش‌ها و قراردادهای اولیه، سپاهیان از طرح و برنامه جنگی آگاه می‌شدند. برای نمونه در
هنگام جنگ اگر نوای کرنا بر اساس رمز و قراردادی که مابین سپاهیان بود به گوش می‌رسید،
معنایش آن بود که نیروی تازه‌نفس یا ذخیره وارد کارزار شده‌اند. یا بر اساس طرح جنگی، نوای
کرنای باعث می‌شد فرمانده یا سپاهیان اقدام‌های از پیش طراحی شده را به مرحله‌ی عمل در
می‌آورد. در جنگ مابین میرزاخان که میسره سپاه آن به عهده‌ی محمد خطیر بود که برابر میمنه
سپاه میرعلی خان قرار داشت و افرادی چون پیرمحمدخان و غازیان نامی عهده‌دار آن‌جا بودند.
اسبان غازیان در گل و لای گیر کرده بودند و خصم کم‌کم داشت بر آن‌ها چیره می‌شد. در آن هنگام
میرعلی خان، سیدقاسم رکاج را طلبیده و به او دستور داد که با هزار سوار پیاده و کمان‌دار و
تفنگچی از پشت سر بر محمدی خطیر بتازد و کرنا بکشند. از آن طرف پیرمحمدخان و غازیان
شروع به جنگ نمودند که سیدقاسم طبق دستور عمل کرد و کرنا کشیدند که از دو طرف
محمدی خطیر را در میان گرفتند. میرزاخان چون از ترفند خصم خویش آگاهی یافت، خواست
به کمک محمد خطیر بشتابد، اما میرعلی خان راه را بسته بود... و عاقبت محمد خطیر شکست
خورد و فرار نمود. (۸۶) در جنگی که مابین رستم روز افزون و محمد دیو به وقوع پیوست،
صدای کرهنای و کوس به گوش می‌رسید. (۸۷)

کرنای نواختن برای مناصب و ده دادن: برای میرعلی خان حسینی که چند دهکده را به او داده
بودند، صبح و شام در قریه پازوار کرنا کشیدند و به هر که چند دیه می‌دادند، کرنای رخصت بود

که صبح و شام بنوازند. (۸۸)

نقاره: گر در هنگام کارزار به شیوه‌ی مخصوص و باریتم خاص نواخته می‌شد، سربازان از طریق آن پی می‌بردند که پیروز گشته‌اند. همچنین در مازندران برای حاکم نقاره هم می‌نواختند.

نقاره جدال: چون تیمور قصد تسخیر قلعه ماهانه‌سر را کرد و به سید کمال الدین و سید عمادالدین پیغام فرستاد که چون مهتران این ولایت یاغی‌گیری کرده‌اند، باید فرزندان خود را با مالیات چند ساله پیش ما فرستید تا پدران را امان دهیم. اهل قلعه این سخن شنیدند، فوراً نقاره جدال زدند. (۸۹)

آواز طبل: به‌طور عموم پیش از جنگ برای اطلاع دادن نواخته می‌شد. در بعضی از جنگ‌ها نیز بر اساس روش کمین‌نشینی کاربرد خاص خود را داشته است که در جنگ مابین ونداد هرمز با سپاه اعراب درباره‌ی آن شرح داده شد...

کرنا زدن در هنگام سوار شدن حاکم: کرنا در مرقع سوار شدن حکام و شاهان به وسیله‌ی چند کرنا نواز زده می‌شد. میر زین‌العابدین پسر میر علی خان در برابر میر عبدالله پسر سلطان محمود وقتی سوار بر اسب می‌شد به شوکت و عظمت هرچه تمام‌تر با لشگر بسیار از سوار و پنج‌شش نفر کرنا را در حالت سواری به نوازش در می‌آوردند. (۹۰)

آداب و اصطلاحات جنگ در نزد مردم گیلان

خبرکردن یا فراخواندن سربازان: سربازان را به وسیله‌ی جارچیان درگاه، خانا (خوانا) دهان می‌گفتند، خبر می‌کردند.

زوربدهاد (خداقوت): فرماندهان یا سپهسالاران به سربازانی که در جنگ فاتح می‌شدند زوربدهاد (خداقوت) می‌گفتند و پس از تشویق مرخص می‌کردند. چون سادات عظام و کبرای گیل و دیلم که خود را از آن گرداب مهالک و فنا به سواحل بقا رسانیده بودند و به زمین بوس حضرت اعلی و اصل شده، کسانی را که از ایشان شجاعت و مردانگی به ثبوت پیوسته تحسین فرموده به دستور گیلان رهاد و بدهاد گفتند و بر مرسوم و مواجب ایشان بیفزودند. (۹۱) استاد ستوده در رابطه با این رسم می‌نویسد: این رسم هنوز در گیلان است و به کارگران که آخر روز مرخص می‌کنند خداقوت می‌گویند. (۹۲)

نعل بها: غرامت جنگی، با پولی که بابت نعل اسب گرفته می‌شد، چنانچه گیرندگان آن پول بر مبنای آن که اسب‌های آن‌ها مسیر بسیاری را طی کرده‌اند و در طول راه نعل آن اسب‌ها ساییده

شده، درخواست می‌کردند. در برهان قاطع درباره‌ی آن چنین نوشته شده است: به سکون لام، مالی و زری را گیند که به تصدیق و فدای ولایت خود به لشکر خصم قوی دهند تا از تاخت و تاز ایمن باشند. (۹۳) البته این واژه زمانی کاربرد داشت که هیچ‌گونه جنگی اتفاق نمی‌افتاد حاکمی نسبت به فرمانروا یا حاکم دیگر اضهار انقیاد می‌کرد و صلح فیما بین انجام می‌شد. البته درخواست پول نعل اسب به ظاهر بهانه‌ای بود، برای بیان موضوع‌های اصلی و سفارشات حاکمی که از همه لحاظ بر رقیب خویش پیشی و برتری داشت. در سال ۸۹۹ هـ ق قاضی حسین کیا که از مازندران معاودت کرد سر سلوک میرشمس‌الدین (برادر میرزین‌العابدین) و آقارستم که نسبت به سرداران به ظهور رسیده از گرفتن زنجیر و نعل بها و غیره به عرض میرزاعلی رسانید.

(۹۴)

کله بست، سنگر و پناهگاه جنگی: این واژه در مازندران هم کاربرد داشته است، در این هنگام باز خبر رسید که میرشمس‌الدین از هزاره جریب تحاشی نمود به قراطون رفته، به منزل خلیل کوتی بست کرده نشسته است. (۹۵)

تخته‌بند کردن: مسدود کردن، راه‌بند.

بنه بر کردن (به هر دو یا) جان پناه: سنگر قلعه‌ی اصلی، این واژه تا سده‌ی یازدهم هجری در گیلان به کار می‌رفته است و عبارت بود از سنگری که در محل مناسب با ایجاد دیوار و حصار از چوب و تنه‌ی درختان به صورت قلعه و جان پناه موقت احداث می‌شد که جنگاوران قوای حریف را به تدبیری به بنه بر می‌کشیدند و ناگهان بر آن‌ها می‌تاختند. (۹۶) عبدالفتاح فومنی می‌نویسد: قلعه کولی را که خلابر و رستر فومن بود به قراوالی مقرر فرمودند و مشارالیه به رودخانه چوبر جای تنگی یافته بنه بر کرده و لشگر را در یمین و یسار قرار داد. (۹۷) مشارالیه به رودخانه چوبر جای تنگی یافته بنه بر کرد و لگشر را در یمین و یسار قرار داد... و جمعی از لشگریان مدافع به قتل رسیدند... جوانان طالش و شفت... بنه بر را به ضرب تیر و داس خراب کردند... لشگر امیر جهانگیر در میان دره‌ای تنگ راه را تخته‌بند کرد که به اصطلاح خودشان بنه بر گویند.

پوشتگیر: قوای حریف را از پشت در حصار گرفتن و تاختن، این واژه از اصطلاحات سده‌ی هفتم الی دهم هجری است. روز شنبه شانزدهم محرم را شمس‌الدین محمد اسپهسالار و سپسالاران عظام به پشت‌گیری، اعادی مخذوله قیام نمودند... (۹۸) کیای معظم، کیا تاج‌الدین دیلمی را که سپهسالار ناحیه اشکور دیلمستان بود اختیار تمامی لشگر که به پشت‌گیری می‌رفتند داد...

پرچین: دیواری که مرز حیاط و بوستان از شاخه‌های بزرگ و کوچک درخت ساخته می‌شود. در پهلوی پرک Parak، به معنای حاشیه، لبه، مرز و سرحد آمده است. (۹۹) در گیلان به صورت Para، در واژه‌های پره‌نشین یعنی مرزنشین کلاه‌پره، پره بازار، بازار سرحدی و بازار مرزی به کار می‌رفته است. در تاریخ خانی در رابطه با فرار سلطان هاشم چنین آورده شده است: آن‌گاه به رودسر رفت و پره‌نشین رودسر را خبر کرد که سلطان هاشم از پل خواهد گذشت که پره‌نشین رودسر تخته‌های پل را برچید. (۱۰۰)

درپوشت: سنگر، در پهلوی به معنای قلعه استحکامات با معنای تکیه‌گاه، پناهگاه. (۱۰۱) قافل‌تره: Gagulartar، نوعی دیوار محرک که در پس آن پیشروی کنند: علی‌الصباح جنگ را آماده گشته با قافل‌تره و چپر با اهل قلعه به جنگ در پیوستند. (۱۰۲)

پره‌نشین: گروه سربازانی بودند که نگهبانان بنا یا محل حساس بودند. (۱۰۳) در عقب قاصد دیگر خبر برد که پره‌نشین ملاط را به قتل آورده‌اند همچنین رجوع به واژه‌ی پرچین شود.

خلابر و رستر: نیروهای محافظ محلی، جنگاور پیاده، دکتر ستوده در این باره می‌نویسد، گاهی منصب خانادهمی و رستر با هم به یک تن داده می‌شد. (۱۰۴) فرزند کیا رکابزن دیلمانی (کشیح) که به خاناده و رستری دیلمان منصوب بود... علاالدین تولم که خلابر و رستر رانکوه بود با تمام خلابران بر نهج مسطور قسم یاد کردند. جهانگیر سرتیپ‌پور می‌نویسد: رستران، سربازان معترض بودند و خلابران سپاهیان بنه برنشین و پاسداران حول و حوش کمینگاه. خلابر در فارسی خل Xala اطلاق می‌شود به هر چیز خننده و فرورونده که پایه‌ی مصدری خلیدن چنین دیده می‌شود و بر مخفف برنده، حامل، پس می‌توان خلابر را حامل سلاح خننده مانند نیزه و زوبین و نظایر دانست با معنا نیزه گذار زوبین‌انداز (۱۰۵) رستران به ظاهر رسته پیاده بود. استاد نوزاد درست آن را به صورت و رستر، دانسته است و می‌نویسد: چنان می‌نماید و رستری گونه‌ای نامیده می‌شده است. از این منصب در هیچ تاریخی محلی و دیگر سخن به میان نیامده و حتا در فرهنگ‌ها نیز چنین واژه‌ای برنمی‌خوریم و گویا خاص گیلان می‌بود. (۱۰۶) جالب توجه در این جاست که استاد نوزاد پس از سال‌ها هنوز هم به همان عقیده هستند و گفت‌وگویی که در سال ۱۳۸۶ با وی داشتم استاد تاکید داشت که خلابر و و رستر درست می‌باشد.

سراستر: محافظ سرای سلطنتی.

خاناده رستر: نماینده‌ی محلی حاکم.

سرحدنشینان: سربازانی بودند که محافظت حدود و ثغور می‌کرده‌اند. ملک بهمن را نواب عالی

از زمره سرحدنشینان و برداشتگان خود شمرد. (۱۰۷)

مایه‌دار: جنگاوران تعلیم یافته و موظف (اکتیو)، جنگاوران امیران گیلان به دو دسته تقسیم می‌شدند. دسته‌ی ثابت و موظف که تعلیم یافته بودند و دسته‌ی خلایق و رسترا را تشکیل می‌دادند. این سپاهیان را مایه‌دار می‌خواندند. (۱۰۸)

رشا سالار: در عرف مردم گیلان پادشاه نسیب اصل را که امرا و سپاه بسیار در فرمان او باشند را گویند و اطلاق این اسم بر ملوک دو قبیله است. از آن یکی خالو که مرد آویج و نندند و والیان خط فومن که اسحاق و نندند و اسحاق و مرد آویج برادر بودند. (۱۰۹)

جگنه: رییس یا فرمانده لشگری را که سپاهیان به تیر و تبر مسلح بودند. (۱۱۰)
دوده: کسانی که پایین‌تر از جگنه بودند و نیز به آن‌هایی که از یاوران و یاران پادشاهی به شمار می‌آمدند، می‌گفتند. کاشانی به نقل از زوزنی می‌نویسد: معارف نازل‌تر از چگنه که انصار و اعوان پادشاه باشند، ایشان را دوده گویند. (۱۱۱)

خبرچی‌گری: نفوذ و خبری از دشمن به دست آوردن، سر سنان خون‌ریز برای ستیز تیز کرده و مردم سپاهی و دلاور بودند و در زمان کارکیا (۱۱۲) میراحمد معروف به خبرچی‌گری بودند در این قصد شریک ساخت. (۱۱۳) البته عنوان خبرچی‌گری یا به قولی خبررسانی در نزد بعضی اقوام و طایفه‌ها چنان مذموم بود که بعضی از افراد در هنگام مرگ از انتساب به آن نام، خوف داشتند. چنان‌چه بوسعید میر هنگام مرگ گفت: که طمع به لطف شاهی این است که نام خبرچی‌گری بر او اطلاق نکنند که در نزد اقوام ایشان خبرچی‌گری نبوده و عشایر از این صفت بودند. (۱۱۴)

لوم سه زوبین: Lom، جهانگیر سرتیپ پور به نقل از تاریخ الجایتو می‌نویسد: لوم، صنف پیاده زوبین‌انداز. سپاهیان را لوم سه زوبینی می‌خواندند. (۱۱۵) اما در پیوست تاریخ الجایتو کاشانی آمده است، لوم به معنای سپاهیگر سوار و گیل به معنای سپاهیگر پیاده کاربرد دارد. لوم سه زوبینی را به معنای دیلمی با سپر و زوبین معنا کرده‌اند. (۱۱۶) خانم مهین همبلی در تصحیح کتاب الجایتو، آن را به صورت سزوبین آورده است که با توجه به این‌که در رابطه با بعضی از واژه‌هایی که در پیش توضیح داده شد، علامت سوال قرار داده است: هر ریسی صاحب تیغ و تبر را حنبه (?) گویند و امرا و حکام ولایت هم با این اسم موسوم باشند و معارف نازل‌تر از چکن (?) که انصار و اعوان پادشاه ایشان باشند را دوده گویند و سپاهیان پیاده را لوم (?) سزوبین (?) و بازاریان را شهری و برزیگران را کیل ... (۱۱۷)

مناصب دیگر در گیلان زمین

از مناصب دیگری که در کتاب‌های زمان‌های گذشته آمده است به اختصار نام می‌بریم: سربویان، کارفرمایان: بیه‌پسان هم مثل کاوس بهادین و کاوس علی را به قتل آوردند و کارفرمایان و سربویان هم به قتل آمدند. (۱۱۸)

مهتری، خدام زیر و بالا و برون: اکرام و فراخور مآثر و انعام پادشاهانه به رفیع‌تر درجتی و شریف منزلتی رسید در آن وقت به منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و بیرون شرف اختصاص التفات یافت. (۱۱۹)

امیرالامرای، سپهسالاری، درگه‌سالاری: منصب امیرالامرای سدید را به علی جان تفویض فرمود و منصب سپه‌سالاری سپاه دیلمان همچنان به او مسلم داشت. دو منصب درگه‌سالاری که در دست مخلصان سدید بود... (۱۲۰)

لباس و ژوبین (نیزه دو دندنه‌ای): کریم کشاورز به نقل از نوشته‌های مستشرقین روسی می‌نویسد، جغرافیایان عرب نقل می‌کنند که کوهستانیان فقیر و آزادی دوست دیلم لباس‌هایی از مرقعات و تکه پاره‌های رنگارنگ می‌پوشیدند و غالباً پا برهنه راه می‌رفتند مردمانی جنگجو بودند و با نیزه دو دندانه‌ای موسوم به ژوبین که سلاح مهیبی بود، جنگ می‌کردند. (۱۲۱)

بالو: این واژه در سده‌ی هشتم و نهم در گیلان به کار می‌رفت (۱۲۲) که در بخش مازندران درباره‌ی آن توضیح داده شد.

وسایل حرب دهقانان گیلان در برابر حکام: در جنبش‌های دهقانی مردم گیلان، به خصوص در زمان صفویه از وسایلی استفاده می‌شد که از آن‌ها پیش‌تر برای کشاورزی یا شکار استفاده می‌شد. چنان‌چه در تاریخ گیلان فومنی در رابطه با مردم لشت نشاه و ابزار آن‌ها این وسایل یاد شده است: چپکه به اتفاق روسای اژدر، زورآورگشته با ده هزار آدم که اسلحه ایشان اکثر چوب شمشاد، تبر، پیشدار، داس و امثال آن بود به لاهیجان رفته شروع در گرفتن حصار قلعه‌ی لاهیجان نمودند.

علم: وقتی در نبردها فردی پیروز می‌شد، سپاهیان پیروز علم‌ها را به جلوه در می‌آوردند. (۱۲۳) هادرباش و بیدارباش: طلایه‌داران سپاه گاهی این واژه‌ها را به کار می‌بردند که به معنای آماده بودن است در جنگ‌نامه اشرف چنین آمده است: طلایه‌داران سپاه چوبک زنان گرد لشگر می‌گردیدند و هادرباش و بیدارباش می‌گفتند. (۱۲۴) در گفت‌وگویی که با استاد جناب آقای فریدون نوزاد درباره‌ی واژه‌ی چوبک‌زنان که گویا در شمال ایران متداول بود، پرسیدم، ایشان گفتند: فردی دو

چوب را می گرفت و با به صدا در آوردن آنها منظور خود را می رسانید که بیشتر معنی آتش بس موقت را می داد یا زمانی بود که خطری دیگر متوجهی لشگر نبود.

حشر یا هشر: سپاهی لشگر، داوطلبانی بودند که به هنگام بروز جنگ بین دو امیر گیلانی جنگ مابین امیران گیلانی و قوای غیرگیلانی مبادرت به پیکار می نمودند. در هنگام پیکار آنها را به صفوف مقدم انتقال می دادند و در کارزار اگر احساس سستی در خود حس می کردند مایه دار را به کمک می طلبیدند و این افراد در مقابل پاداشی که پس از پایان هر جنگی می گرفتند هیچ گونه تعهدی نزد امیران نداشتند و به کار اولیه خویش باز می گشتند. (۱۲۵) و عساکر منصوره را به رسم و آیین خسروان گیلان پشت و دیم کرده حشر و مایه دار را آراسته ساخته از آب بگذرانیدند. (۱۲۶)

پشت و دیم: نوعی آرایش جنگی - پشت، رو، جلو، عقب (امر شد که گیل و دیلم باز ایستند تا پیش و دیم کرده).

اتاق جیقه اقرار: لازمه سپاهیان و نشانه مبارزان بود. به نوشته لاهیجی: حنا به یک نوبت از سلطان هاشم خنجر طلا طلبید که تو مستحق این نیستی. نوبت دیگر که اتاق جیقه اقرار لازمه سپاهیان و نشانه مبارزان است و این صفت در تو موجود نیست. (۱۲۷)

زنجیربها: در رابطه با اسیران بوده است و استاد ستوده نظرش این است که اسرای جنگ یا سایر بندیان را با گرفتن زنجیربها زنجیر می کردند. (۱۲۸) چنان چه در این رابطه مولف تاریخ خانی نوشته است: چون مروت من در نظر کسی در نمی آید و امر ضروری است هر یکی زنجیر بدهید تا شما را در بند کنم به هر نوعی که بود زنجیر بها از بندیان بستد و همه را زنجیر کرد و مقید نگاه داشت. (۱۲۹)

علم سفید جنگ: در جنگ حسام الدوله شهریار پسر قارن باسنقر از علم سفید دیلیمان نام برده می شود. چنانچه ابن اسفندیار در آن مورد می نویسد: نجم الدین قارن در حال از اسب به زیر آمد و اسفندیار گیلی برگرفت و دروازه بگشود و بیرون شد. بعد از او فخرالدوله رستم که پسر او بود، بیرون شد و حسام الدوله چهارصد گیل داشت همه با اسپر و پرچم های سفید بیرون شدند و پیش لشگر بخاری صف زدند. (۱۳۰) در تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران در رابطه با چنین موردی مطلبی آورده شده است: در جنگ محمد بن زید علوی و محمد بن هارون علویان از زوبین و علم سفید استفاده نمودند که سپاهیان علویان ۲۰۰۰ و سپاه هارون ۳۰۰۰ نفر بودند که آن جنگ در نیم فرسنگی گرگان به وقوع پیوست که محمد بن زید کشته شد. (۱۳۱) در تاریخ

تبرستان همچنین از علم سفید در زمان حسن بن زید در هنگام جنگ با سلیمان بن عبدالله یادی شده است: ناگاه آواز تکبیر شنیدند و علم‌های سفید در ساری آوردند و لوله دیلم در افتاد...
کوچمال: کوچ دادن اجباری، گاهی سپهسالاران، سربازان فاتح را وادار می‌کردند که ساکنان یک ناحیه‌ی شکست خورده را به منطقه‌ی دیگری کوچ دهند. مانند آن‌چه در لشت‌نشاہ اتفاق افتاد. (۱۳۲) امیر یک شب به لاهیجان مکث فرمود و داعیه بدان مصروف داشت که مردمان لشت‌نشاہ را کوچمال به رشت ببرد.

علامت یاغی شدن با سر شکستن قورچی

سر قورچی یا ایلچی را شکستن علامت یاغی شدن و اطاعت نمودن از امر و دستور بود. زمانی که شاه‌عباس را عنوان قورچی به نزد علی‌خان فرستاد و او را نزد خویش فرا خواند. علی‌خان سه شبانه روز از آن سفر پذیرایی نمود. بعد از آن به نوشته‌ی فومنی، قورچی به علی‌خان گفت: که بندگان اشرف امر نمود که من سه شبانه روز مهمان تو باشم بعد از آن ترا برداشته به درگاه معلی حاضر شوم. من خلاف عهد مرشد نمی‌توانم کرد یا می‌آیی یا سر مرا می‌شکنی... چون علی‌خان نسبت به شاه‌عباس ساز مخالف آغاز نمود... و نیت برگشتگی و مخالفت داشت قورچی را چوب زده بی‌نیل و مرام و کام برگردانید. (۱۳۳)

آهنگ و موسیقی جنگ: بعضی از وسایل موسیقی که در منطقه‌ی مازندران استفاده می‌شد در گیلان هم همان کاربرد را داشت مانند کرنا، نقاره، طبل و دهل و... چنان‌چه بعضی از اصلاحات خاص جنگ نیز در هر دو مناطق با اندکی تغییر تلفظ یا به طور دقیق همان واژه به کار برده می‌شد، که دوباره نام بردن و تعریف دوباره‌ی آن‌ها لطفی نخواهد داشت که تنها به ذکر بعضی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم همراه با بعضی از نام‌ها که مربوط به گیلان بوده است مانند:

کرنا: نای جنگی بلند سرکج که در گیلان برای هم نوازی به کار می‌رود. این واژه مرکب است از Kohr، کهر اوستایی و (نای). واژه‌ی کر کار که در کرنا و کارزار به کار می‌رود به معنای جنگ است که در پهلوی به صورت کار متداول است. (۱۳۴)

نقاره سحر، نقاره صبح: نقاره‌ای که در هنگام سحر نواخته می‌شد و می‌توان گفت علامت بیدارباش سپاهیان بود بر موجب مقرر سلطان هاشم با برادران و تمام سپاهیان گیلان وقت نقاره صبح از لاهیجان سوار شده... (۱۳۵) تا وقت نقاره سحر با برادران در صحبت و دُاع و فراق (۱۳۶) نقاره شب: امیرحسام‌الدین که در دیلمان از حيله لشگر بیه پیش و به رشت رفتن آگاهی یافت،

همین شب محل نقاره شبگیر کرد و سراسیمه از راه... (۱۳۷)

شادی با نی، دف، نقاره: بعد از دور روز ایلچی پادشاهی رسید و فتحنامه‌ای که متضمن قتل شاهی بیک خان بود، آورد به نظاره شادکامی اعلان واجب دانستند. (۱۳۸) در تمامت الکه و ولایت و شهر مردم به صرافت خود بنای عیش و شادکامی به اسباب طرب مهیا گردانیدند و به دف و نی و نقاره و می مطلق الحان بودند. (۱۳۹) به نعمت غیر مترقبه بود و میدان سبز و کنار اسطل را چراغان کرده چند شبانه روز نقاره شادکامی و سعادت و شادکامی می‌زدند. (۱۴۰)

غم و نقاره نکوبیدن: بعد از ناکامی نقاره شادکامی فرو گرفتند و در تلبیس خطا تدبیر می‌زدند. نواختن نقاره سپهسالاری: در گیلان به کسی که سپهسالاری می‌دادند، نقاره می‌زدند. (۱۴۱) نقاره‌ی یاغی‌گری: دیگر مواردی که نقاره زده می‌شد، برای بیان یاغی‌گری و سرکشی و سرفرود نیاوردن در قبال حکام یا سلاطین بود. خواجه محمد کلانتر لشت‌نشا دو نفر از عیان آن‌جا را به قتل آورده و خروج کرده و نقاره به نام خود زده جمعی و او باش بر سر ایشان جمعیت نمودند. (۱۴۲)

استفاده از طبل و دهل: در جنگ مردم مازندران بر علیه عرب‌ها و استفاده و نداد هرگز از طبل و شیپور و... در پیش نوشتیم که به تقریب سید ظهیرالدین در یکی از جنگ‌های خود شبیه چنین موردی را یاد نموده است. زمانی که شاه یعقوب پسر اوزون حسن همراه با رستم کوه‌دمی و ابراهیم شاه و یوسف بیک با هم قرار گذاشتند که کوه‌دم را تصرف نمایند و پس از تصرف آن‌را به رستم دهند و... به سوی کوه‌دم در هنگام شب و به صورت سه قشون منظم به آهستگی و به منظور غافلگیری حرکت نمودند. سید ظهیرالدین به تصادف آن‌ها را در آن هنگام دید و با توجه به قلت افرادش طرحی جنگی به ذهنش خطور کرد. او یارانش را در مسیر رودخانه‌ای و در پشت دو طرف از درختان و خارهای جنگلی قرار داد. هنگامی که پیش‌قراولان لشگریان خصم به آن‌ها نزدیک شدند و به دستور او ناگهان نقاره و دهل را با شدت هرچه تمام‌تر به صد درآوردند که انجام چنین عملی باعث گردید که انسجام طلایه‌داران به هم خورد و اسب‌ها را نمودند و طلایه‌داران به شتاب خود را به لشگریان رسانیدند و از زیادی لشگریان طرف مقابل (سید ظهیرالدین) گفتند که آن‌ها هم بار و بنه خویش را به جای گذاشتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند و گریختند. سید ظهیرالدین هم به علت نفرت کمی که داشت به تعقیب آن‌ها پرداخت و به وسایل به‌جای مانده‌ی آن‌ها قناعت کرد. به قول سید ظهیرالدین احتیاط در جمیع امور علی‌الخصوص در محاربات چون واجبست کی بی احتیاطی تهورست و تهور مذموم. (۱۴۳)

چوبک‌زن: کسی که دو چوب در دست داشت و با زدن آن‌ها به هم دیگر طبق ریتم خاصی قصد دستور فرمانده را به سپاهیان اعلام می‌نمود، که معنای آتش‌بس موقت همراه با آماده بودن را

چینا

می داد، که در گذشته درباره‌ی آن به نقل از استاد فریدون فرزانه توضیح داده شد. علامه دهخدا به نقل از فرهنگ نظام و ناظم‌الاطبا چوبک را چوب خرد و کوچک و چوبک زن را نقاره‌چی و طبیل‌نواز نوشته است. (۱۴۴) مولف برهان قاطع آن را به فتح زای هوز، مهتر و ریش سفید پاسبانان دانسته و شعری از نظامی را به‌عنوان دلیل ذکر نموده است. (۱۴۵)

که با ما تا زمانه چوبزن بود فلک چوبک‌زن چوبینه تن من بود

دکتر معین درباره‌ی چوبک و چوبک‌زن چنین نوشته است: چوبک، چوب کوتاه و باریک که بدان طبیل نوازند. چوب و تخته‌ای که مهتر پاسبانان شب‌ها به‌دست می‌گرفت و آن چوب را بر آن تخته می‌زد تا پاسبانان از صدای آن بیدار باشند (۱۴۶) چوبک‌زن: مهتر پاسبانان که در هنگام سحر ماه رمضان برای بیداری و هوشیار کردن مردم چوبک می‌زده... (۱۴۷)

سفید مهره: سازی است از خانواده‌ی آلات موسیقی بادی، بی‌زبان از رده بوق به آن علاوه بر سفید مهره، خرمهره، بوق حلزونی و شیپور حلزونی نیز می‌گویند. (۱۴۸) در جنگ‌نامه‌ی اشرف همراه با دیگر سازها از آن نام برده شده است: در این محل بفرمود که پانصد نقاره و کرنا و هزار و دویست سفید مهره... (۱۴۹) استاد حسین‌علی ملاح درباره‌ی این ساز می‌نویسد: سفید مهره یا سپید مهر، خرمهره، لاک خشک شده حلزونی بسیار بزرگ بوده که با تغییراتی به‌صورت بوق درآمد و صدای سخت و سهمگین و درشت از آن برمی‌خاسته است. به همین سبب این ساز منحصراً در رزم گاه‌ها و هنگامه‌ها و احتمالاً برای خبر بر بام حمام‌ها و آسیاها یا کوی برزن‌ها نواخته می‌شده است. (۱۵۰) درباره‌ی سفید مهره شعری را فرخی سروده است:

بدان مقام رسانش که رای بر در او سفیدمهره زند بر نوای روین نای

مهدی ستایشگر هم به‌نقل از مولف ناشناس حدود العام در کتاب ارزشمند خویش واژه‌نامه‌ی موسیقی ایران زمین می‌نویسد: سپیدمهره یا سفید مهره را چون بوقی زنند آن را سنبک خوانند. (۱۵۱)

آواز تنگیسار: توضیحی در رابطه با آن نیافتم. اما می‌توان گفت: شنیدن آن در رابطه با متوقف نمودن از جنگ بوده است. در یکی از جنگ‌های گیلان قرار بود به آواز تنگیسار آتش حرب باز دارند و پای از مقام کارزار باز پس نهند. (۱۵۲)

نتیجه: شیوه‌ی جنگاوری در شمال ایران با توجه به محیط طبیعی، نقش به‌سزایی در پیروزی مردم این منطقه در رویارویی با جنگاورانی را داشت که از مناطق مختلف به این مکان می‌آمدند، که بهترین شیوه در دوران باستان برای مردم گیلان و مازندران روش جنگ‌های نامنظم بود که امروز آن را جنگ پارتیزانی می‌نامند. اقوام آمارد، تپوری و کادوسی از آن طریق قوی‌ترین پادشاه و فرمانروایان را به تسلیم و امی داشتند، زیرا رویارویی و مصاف با سپاه‌یانی که غرق در اسلحه

و ادوات جنگ بودند، نتیجه و حاصلی جز شکست در بر نداشت. به همین منظور اقوام یا مردم شمال ایران از نبرد مستقیمی که دارای برنامه و طرح مشخصی بود، اجتناب می‌کردند و بهره‌گیری از جنگل و عناصر طبیعت و با روش کمین‌نشینی نهایت ضربه را به دشمن متجاوز وارد می‌آوردند. بعد از اسلام هم پیش‌تر جنگ‌ها کماکان به صورت کمین‌نشینی و کشاندن دشمن به داخل جنگل انجام می‌شد، زیرا در آن زمان به علت این که پیش‌تر مردم مناطق شمال ایران از طریق کشاورزی امرار معاش می‌کردند، کم‌تر افراد ثابتی، به‌عنوان سپاهی انجام وظیفه می‌کردند، در نتیجه تعداد سپاهی و سربازان آن چنان نبود که بتوانند در برابر دشمن مقاومت کنند، به خصوص زمانی که سربازانی از طرف شاه یا حکومت مرکزی به این مناطق فرستاده می‌شد. به همین روی مردمی که اسلحه‌ی آن‌ها همان وسایل کشاورزی مانند داس، دهره و بالویا کارد بود، در هنگامه‌ی جنگ برای حفظ سرزمین خود به کمک حکام منطقه می‌شتافتند و دشمن را از پای در می‌آوردند. آن افراد چون منطقه و زیستگاه خویش را به خوبی می‌شناختند، به علت کمبود نفقات، نهایت استفاده را از طبیعت و درختان سر بر فلک کشیده برای انجام طرح خود در هنگام جنگ می‌کردند. یکی دیگر از مواردی که در جنگ‌های مردم گیلان و مازندران در برابر دشمنان متجاوز در کتاب‌های نویسندگان دوران پیش آورده شده است، استفاده از سازهاست، که همانند اسلحه‌ای کاری به نحو مطلوب کاربرد داشته است. استفاده از آن سازها در دل جنگل، همراه با درختانی که آن‌ها را از دید دشمن مخفی می‌کرد، چنان ماهرانه انجام می‌شد که نظم و انضباط دشمن را به یک باره به هم می‌ریخت. چنان‌چه چنین وسایلی در مناطق جلگه‌ای و مناطق بدون درخت یا مناطق خشک آن چنان تاثیری نداشته است، زیرا امکان مخفی شدن در آن چنان محیطی برای انجام برنامه‌ی جنگی وجود نداشت. اما در شمال ایران، سکوت جنگل و درخت‌ها و صدای طبل و شیپور و کرنا و مردان این منطقه با بودن در کنار هم، هم‌دیگر را کامل می‌کردند. از دیگر مواردی که باید از آن یاد کرد، صدای آواز موسیقی است که در تاریخ خانی با آواز تنگیسار از آن یاد شده است که حاکی از ادامه ندادن جنگ بوده است که به احتمال می‌توان گفت: علاوه بر آن آوازهای دیگری همانند رجز بود که در هنگام جنگ یا پیش از آن برای تهییج سپاهیان خوانده می‌شد که هنوز منابعی در آن مورد در دست نیست. با توجه به این که چنین مواردی در تاریخ کشور عزیز ما از گذشته‌های دور یاد سابقه داشته است چنان‌چه کوروش کبیر در جنگ‌ها از طریق آوازهایی سربازان خویش را تشویق و ترغیب می‌کرد که در گذشته دربارهی آن نوشته‌ام. به هر روی مردم شمال ایران از درخت، ساقه‌های برنج یا خارها، دود، آب و خاک و ... در هر جنگی، چه با پادشاهی متجاوز چه در مقابل با همسایگان محلی خویش نهایت استفاده و بهره را می‌بردند.